

اولین مهدی در نزد مسلمانان

این انسان تمام کیست؟...از کجا ظهور خواهد کرد و از کدام سرزمین پیدایش می شود و رستاخیزش کی خواهد بود؟ از سرزمین وجود هر انسانی که دغدغه نجات دارد؟ یا از فلان شهر و فلان آبادی؟

هنوز از واقعه ی عاشورا یکی دوسالی نگذشته بود که تردیدها بالا گرفت، مشروعیت نظام اسلامی که اموی ها متولی آن بودند با چالشی جدی مواجه شد. یزید هم که امیرالمومنین زمانه لقب گرفته بود سه سال بعد از واقعه عاشورا نقاب خاک به چهره کشید. اختلاف حتی در خاندان امویان هم بالا گرفت همین بود که برخی ماجراجویان عرب به سودای حکومت و امارت، به جدال با خلافت امویان پرداختند. اما از آنجا که خود نیز مشروعیت نداشتند مدام در جستجوی چهره های مشروع و موجه بودند تا به عنوان نمایندگی از آنان، از مردم بیعت گیرند. مشخص ترین این کسان مختار ثقفی بود که محمد حنفیه را با عنوان «مهدی» مراد و امام خویش خواند. احتمالاً این اولین بار بود که در تاریخ مسلمین واژه ی «مهدی» طرح و عنوان شد. واژه های مناسب با نیاز جامعه ای سردرگم.

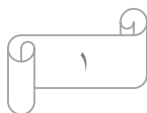
اما محمد که برادر ناتنی امام حسین بود انگار رغبت چندانی به مهدی شدن نداشت. از گزارش تاریخ چنین بر می آید که او فرهیخته تر از آن بود که دل به این سودا بسپارد و نیز این هوشمندی را داشت که مختار سر آن دارد تا به نام او، خودش را به امارت و فرمانروایی برساند. همین بود که در پاسخ نامه های مختار و اصرار او نوشت:

«دانستم آنچه گفته بودی، لکن من اگر این کار خواستمی، یار بسیار یافتمی. من دست از این

باز داشتم و چشم همی دارم که تو هم طاعت خدای نگاه داری..»

طبری در ادامه ی می نویسد:

«رسول جواب آن نامه باز آورد، چون به کوفه درآمد مردمان همه بر مختار گرد آمدند تا جواب نامه بشنوند، مختار نتوانست نامه برنخواند، و چون برخواند گفت: سخن امام چنین بود، امام جز اطاعت نفرماید و امام هر چیزی جدا جدا نفرماید، سخن امام مجمل بود و تفسیر آن، ما دانیم»



شاید بی‌آنکه محمد حنفیه خبر داشته باشد برخی کرامات و معجزات هم، از سوی مختار و اعوان و انصارش به محمد نسبت داده شد.

مختار بهانه‌ی دیگری هم پیدا کرده بود تا به آن بهانه مردم را گرد خویش فراهم آورد، آنهم انتقام خون حسین بود. در این روزگار قبایل عرب در کوفه و آبادی‌های اطراف تازه به ندامت افتاده بودند که چرا حسین ابن علی را یاری نکرده بودند. همین بود که مختار گروه خود را به نام «یالثارات الحسین» (یا آل ثارات الحسین) نام نهاد و بسیاری از وفاداران به حکومت امویان را وهرکس را که گمان همکاری با سپاه ابن زیاد و شرکت در واقعه‌ی کربلا داشت از دم تیغ یالثارات گذراندند و بسا مخالفین را، به این گونه امارت کوفه را یکچند از آن خود کرد.

هنوز ترفندهای دیگری هم برای بقای امارت بود از آن جمله داستان آن کرسی که مختار مدعی شد از پیامبر برجای مانده و او توانسته آن را دو باره پیدا کند. از آن پس به هنگام نماز کرسی را به مصلی می‌آوردند و مردم بر آن بوسه می‌دادند و آن را چون مقام ابراهیم که در مسجدالحرام است می‌شمردند. گاهی در نبردها نیز آن کرسی را پیشاپیش سپاه می‌آوردند تا همچون تابوت عهد در میان بنی‌اسرائیل موجب اطمینان قلبی سپاهیان شود:

«مختار گفت این آن کرسی است که چون به پیامبر وحی آمدی براین کرسی تکیه کردی و از پس وی علی را وصیت کرد و از پس علی به حسن افتاد و از آنجا غایب شد و به دست کسان افتاد و اکنون من به‌جای آوردم»

فرمانروایی مختار در کوفه به سالیان هم نکشید و کشته شد، اما از پس مرگ او فرقه‌ی مختاریه که آن را کیسانیه هم می‌گفتند، همچنان در انتظار ظهور مهدی بودند، یعنی به انتظار ظهور محمد حنفیه. همین بود که حتی پس از فوت محمد حنفیه، بخشی از فرقه کیسانیه مرگ او را باور نکردند و مدعی شدند که او مهدی است و نمرده اما معلوم نیست در کجاست و بیشتر این گمانه را داشتند که در کوه رضوی (رضوا) مقام گزیده است تا هنگام ظهورش فرا رسد.

اشعار باقی مانده از شاعرانی در آن روزگار نشان می‌دهد که حتی پس از گذشت حدود هفتاد سال از مرگ محمد حنفیه، این فرقه با اشتیاق بیشتری به انتظار ظهور اوست. این اشتیاق را در پاره‌ای از شعرهای سید حمیری که مسعودی نقل کرده می‌توان دید :

«به وصی بگو، جانم فدایت، در کوه مقام گزیده‌ای، هفتاد سال غیبت تو برای دوستارانت که تو را امام خود می‌دانند بسی مایه خسران شده است...»

«ای دره‌ی رضوا، چرا آنکه در تو هست و ما از شوق او قرین جنون شده‌ایم، دیده نمی‌شود؟ ای

پسر پیامبر که زنده‌ای و روزی می‌خوری، انتظار تا کجا و تا چند و تا چه وقت؟»^۱

بعدها فرقه‌ی کیسانیه به دلیل انشعابات تازه، نام‌های متعدد و تازه‌ای پیدا کرد. اما همه‌ی این فرقه‌ها و نام‌های گوناگون، در مفهوم انتظارشان نوعی اعتراض به حکومت رسمی امویان و سپس عباسیان نهفته بود. شاید به همین جهت بوده باشد که منصور خلیفه‌ی عباسی، فرزند خود را «مهدی» نام نهاد تا شاید وقتی فرزندش به خلافت رسید همان نامی را داشته باشد که در واگوبه‌ها و سرودهای شورمندان‌ه‌ی منتظران مهدی به تکرار آمده بود.

با این همه باز هم انتظار ظهور «مهدی» یا انتظار ظهور «انسان تمام»، پایان نگرفت، چه در میان خواص و چه در میان مردم تهی‌دست و گرفتار، و در هر گروهی مدام در ساحتی تازه و با رویکردی متفاوت بازخوانی شد و می‌شود. و در این میانه بسا فرصت طلبانی که در غیبت انسان تمام، به حيله‌ها و نیرنگ‌ها مردم را فریفتند و می‌فریبند که رویای او در سر دارند و از سوی او فرمان دارند که چنین و چنان کنند.

تاریخ نحل‌های دینی دیگر هم، اعم از تاریخ دینی یهود، مسیحیت و زرتشتیان، این گرایش و این بازخوانی مدام را شاهد است. همچنین کسان بسیاری در تاریخ همین ملت‌ها خود را مهدی خواندند، یا لاقلاً این گونه پنداشتند که واقعا مهدی هستند و باید ظهور کنند تا ملت خویش را نجات دهند.

^۱ - بخشی از این سروده‌ها عیناً در آنچه امروز به عنوان دعای ندبه می‌شناسیم آمده است.

اما باز هم تاریخ شاهد است که هیچ‌گاه ظهور این همه مهدی به آن ایده‌ی جهانی صلح و عدالت منجر نشد و همه‌ی این ظهورها و قیام‌ها در موج خون فرونشست.

اکنون شاید بتوانم این پرسش را مطرح کنم که آیا منشاء این اعتقاد، واقعه‌ای تاریخی است یا آن‌گونه که در مضامین عرفانی ما آمده، واقعه‌ای روانی است که از لایه‌های پنهان و ناخودآگاه هر آدمی نشأت می‌گیرد و ربط چندانی هم به زمان تاریخی ندارد؟ به تعبیر دیگر، آیا «مهدی» یا «منجی» صرفاً شخصی عینی و بیرونی و مقید به زمان و مکان خاصی است؟ یا دغدغه‌ای جدی در ناخودآگاه هر انسانی برای به ثمر رسانیدن و به تمامیت رسیدن خویش و جامعه هست؟ یا به تعبیری، «انسان تمام» ایده‌ای ازلی در وجود خودم هست که هنوز در ما انسان‌های کنونی تحقق پیدا نکرده و در غیبت است و هنگامی که متوجه این دغدغه‌ی بزرگ نباشیم، یا شایستگی رشد را در خویش پیدا نکنیم، با نوعی فراکنی جمعی، مصداقی عینی و بیرونی یا تاریخی به جای آن گوهر درونی جستجو می‌کنیم و منجی خویش را به نقشی بیرونی، و غیر از خود تقلیل می‌دهیم، و مدام در غیبت انسان تمام هستیم، به انتظار عدالت، آزادی، و هر نوع رابطه‌ی انسانی بهتر میان انسان‌ها، اما نمی‌دانیم این انسان تمام از کجا ظهور خواهد کرد و از کدام سرزمین پیدایش می‌شود و رستاخیزش کی خواهد بود. از سرزمین وجود هر انسانی که به بلوغ روانی و فکری رسیده باشد و دغدغه نجات دارد؟ یا از فلان شهر و فلان آبادی؟

طرح این نکته البته مجال دیگری طلبد.